



مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز

مخطوطة

السبع الشداد

ملاحظات

ملك عبدالله حجازي

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

طبعة المطبع
مطبعة المطبع
مطبعة المطبع

في دار
مطبعة المطبع
مطبعة المطبع

البيع الشداد هية وحاشية على الامور
العامة من شرح المواقف



كتاب تمين دخل في ملكية العبد الفقير الى الله
عادل عبد الله حجازي الساكن بمكة الطاهرة
في يوم الاثنين الحادي عشر من شهر جمادى الاولى
عام ١٣٨٣ هـ



أهدى هذا المخطوط لجامعة
الملك عبد العزيز اعترافا
بفضلها على

عادل

عبد الله حجازي

في غرة محرم ١٣٩٤ هـ

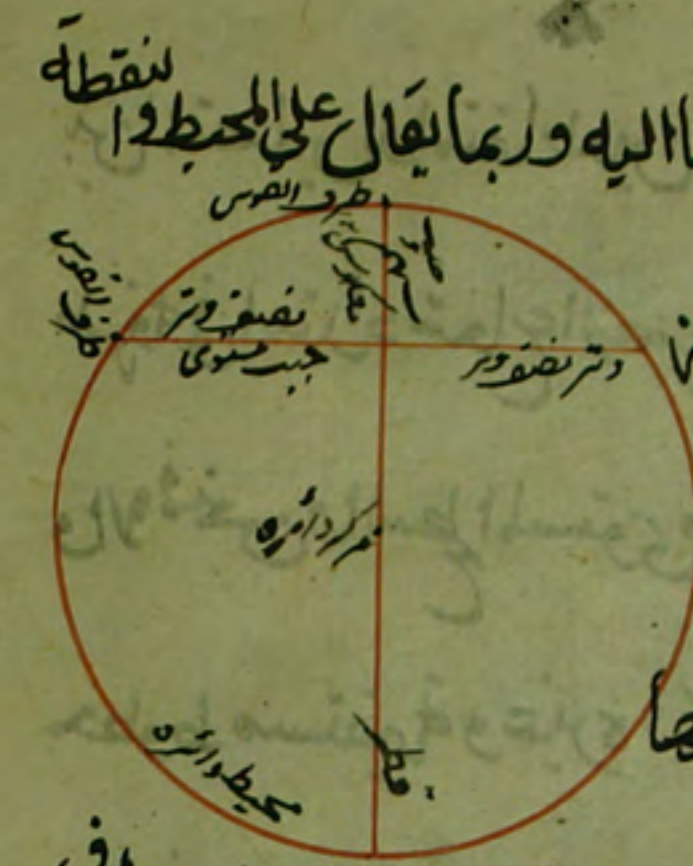
Handwritten signature or mark at the bottom right of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله فيوم السموات العلى والصلوة على نبيه
 شمس الضحى وعلى وليه بدر الدجى فيقول الفقير الى رحمة
 الله الكريم كريم بن ممال الدين حسين الطباطبائع الله
 الحكيم هذا مختصر في الهيئات اوردت فيه اصول المسائل
 حكايه عما ثبت في المجسطى الاول وسميته بالسبع الشداد
 ورتبه على سبعة ابواب **الباب الاول** فيما يجب تقديمه
 الهيئات علم يجت في علم الاجرام البسيطة من حيث
 الكمية والكيفية والوضع والحركة اللازمة ومبادئها
 من الهندسيات الوضعى ان لم يقبل القسمة فنقطة وان
 قبل في جهة فخط او جهتين فسطح او الجهات فجسم
 وكل من الثلاثة الاول طرف لما بعد وفصل مشترك بين

بين المتصلين والمتقاطعين منه والخط المستقيم ما يستر
 طرفه في امتداد شعاع البصر وغيره ان كان فرجاريا مستديرا
 والا فمخن والسطح المستوي ما يمكن ان يفرض في جميع جهاته
 خطوط مستقيمة وغيره ان كان يقطعه المستوي مستديرا
 والا فمخن والزاوية المسطحة سطح يحيط به خطان ملتقيان
 عند نقطة من غير اتحاد فان تساوت الاضلاع المتساوية
 الحادة من تقاطع مستقيمين قائمة والاصغرى حادة
 والعظمى منفرجة والمجسمة جسم يحيط به سطح او اكثر عند
 نقطة من غير اتفائها والمستقيم العمود على المستقيم ما
 يقطعه على قوائم وعلى المستوي ما يحيط مع كل مستقيم نص
 فيه ملاقياله بقائمة والمستوي العمود ما يكون كل عمود
 خارج من فصلها المشترك على احد هاتين الاخر المتواز
 من الخطوط والسطوح ما لا يختلف البعد بينهما والزاوية
 سطح مستوي يحيط به خط مستديري داخله نقطة **بسم الله**

جميع المستقيمة الخارجة منها اليه وربما يقال على المحيط نقطة
 مركزها والمستقيم اما بالمرکز وتره قطر
 المنتهي في الجهتين الى المحيط
 قطرها والمستقيم القاطع لها
 مطلقا وترو وما يفرض من المحيط قوس الخارج من احد طرفي
 القوس على القطر اما بالآخر جيب مستولجا وما يقع منه
 بينهما جيب معلوس ويسمى بالسم ايضا والقوس التي توترها وتره
 على مركزها مقدار لها وجيبها جيب لها والكم جسم محيط به
 سطح مستدبر في داخله نقطة على قياس الدائرة واذا ادركت على
 نفسها رسمت كل نقطة مفروضة عليها دائرة وهي مدارها الا
 نقطتين هما قطباها والقطر الواصل بينهما محورها والمدارات
 كلها متوازية واعظمها منطقة الكره بل لكل دائرة يفرض عليها
 قطبان وكل عظيمتين عليهما متناصفان واعظم الابعاد بينهما
 كالبعث بين قطبيهما والمحرف المستدبر جسم يرتفع من دائرة



دائرة هي قاعدته الى النقطة هي راسه بحيث اذا ادبر
 واصل بين راسه ومحيط قاعدته ماسه بكله في كل
 والمستقيم الواصل بين راسه ومركز قاعدته
 سمها فان كان عمودا عليها فهو قائم والا فمائل فمن الطبيعي
 الجسم اما له طبيعة واحدة فللأى او عنصرى او مركب من العنصر
 وهو اما تام معدن ونبات وحيوان وغيره كالسحب والشرب
 ونظائرهما وامثلة لها امثلة العناصر والخيالات
 كرة مستقلة لا تقبل الخرق والالتيام والولب جسم مركب
 مرتكز في الفلك منير في الجملة والحركة الفلكية ان صدرت
 عن واحدة مفردة والافر لية وايضا ان فعلت عند المركز
 في الازمنة المتساوية زوايا متساوية وبسببها والاف
 مختلفة وكل مفردة لبسطة ولا عكس ونقيضها بالاحسن
الباب الثاني في ترتيب الاجرام العالم كره منضدة من اربعة
 عناصر وتسعة افلاك واعلاها فلك الافلاك وتحتها



كل منضدة من اربعة عناصر وتسعة افلاك واعلاها فلك الافلاك وتحتها

غایه البعد بوجوه الثاني وقوس المنطقه فيهما ينقص من القوس
المائل ومن غايه البعد الشمالي الى الذي ومن غايه البعد الجنوبي
الى المراسين يزيد قوس المنطقه عن قوس المائل قد تحت هذه التعليل
تعاليم الهيات خصوصاً على بحث السعديل فقط



چون کوب برزده با حضيض برتدوير جو خطين که خارج از مرکز عالم اند و مرکز آن بر سر
و خطي که مرکز کوب کعبه بر سر خطين و منتهی اصل شود پس حاجت تعديل اول نبود و
چون کوب از زوره با حضيض مذکور گذرد خطوط کعبه منفرقه شوند و مرکز
نزد با محیط شوند و قوسی آن زوایا در فلک منطقه البروج پیدا شود و درین
افتراق و مرکز تعديل اول پیدا شود که بعد از آن از زوره است و غایت طول قوس
این تعديل محل جدوت زاویه قائمه بر مرکز است بعد از آن کم شدن کعبه و نصف
قطر تدویر حسیه القوس بود و مرکز در ثابت مکان کوب در نطاق اول و فانی بقدر
بین الخط النجومی بوسط یعنی حرکت متساویه سیرانیه و در نطاق ثالث و ربع علم
کنند و در غیر زایدی بر عکس است و غایت احتیاج تعديل ثانی آنست که تغییر و
قطرین کای کم نماید چنانچه در قرب اوج و کای زیاده چنانچه در نزدیکی حضيض

حضيض کای کم در علم مناظر ثابت است پس واجب شد تعديل و اصلاح این اختلاف
نیز و ایند اجون خواهد بود که مکان کوب در ایند در نطاق اول و ربع بقدر قوس مخصوص
بین الخط النجومی و خط الاوسط از تعديل اول کم کنند و در نطاقين دیگر زیاده بستر
تعديل ثانی با مجموع بر وسط افرانند ما دام الهبوط و کم کنند ما دام الصعود و در غیر
خلاف آن و این نزدیج است و بتسبیح بود تعديل ثانی عمارت است از
زیادتی که حاصل است بسبب قرب مرکز تدویر از ارض زیرا که اختلاف اول است
معتبر است پس در وجه بعدش پس زیاده کرده می شود در تعديل اول اما بستر
زیاده کرده می شود مجموع بر وسط کم کرده می شود و غایت اختلاف فلک الشان
که چون مرکز تدویر بر اوج و حضيض بود اقطار کعبه می تغییر که بر خط خارج از مرکز عالم
و حواصل منطبق باشند و بوقت حرکت از اوج و حضيض الطباق قطار بر خطوط
نماند بلکه افتراق پیدا و اتحاد آنها از میان بر خیزد و بر صورتی که عالم و مرکز
حاصل نماند و ان اقطار منطبق شوند بر خطی که گذر کند محل السعديل خارج شود و مقدار
زاویه که حادث شود از تقاطع خطين که از مرکز عالم و مرکز تعديل السعديل خارج شود
تعديل ثالث بود و این تعديل را کای در تدویر از محیط تدویر اعتبار کنند یعنی قوس
مخصوص بین الذروه الوسطی و المشرقیه و این اعتبار این تعديل را تعديل خارج گویند
چرا که زیاده و نقصان تعديل خاصه بر خاصه وسطی خاصه بر خاصه حاصل می شود
و کای از فلک البروج اعتبار کنند یعنی کای بین خط النجومی و خطی و این اعتبار این
تعديل را تعديل مرکز کوبین زیرا که بسبب زیادتی و نقصان آن مرکز تعديل
و لغزین جا است که کوبین تعديل مرکز و تعديل الخاصه یک چیز است و طول زیادتی
و نقصان آن اختلاف از مرکز است که بقدر این اختلاف از مرکز دور کنند
و زیاده کرده می شود تا وقتی که تدویرها بطور در تدویر عطار در دوطور بود در
حاصل در غیر تدویر زیاده می شود در وقت صعود و قمر تعديل مرکز مختصا بود
و همین غایت و اختلاف قمر است یعنی قطر تدویرش با خطی منطبق شود
که از نقطه محاذات بر آید **تم هده عماله** نافع و علامه ساطع کتبش بارخ
الحجراته و العلامه الفهیم بریند المحققین مولانا رشید الدین لاسکه الله جنت
النعیم بقصد العزم قدسین فیها سید اعظم الجبال الی اللدض **فقال** نسبت در ارتفاع
اعظم الجبال بسو کرده ارض مثل سبب سبب در سبب سبب است نسبت بکوه که قطر آن

۳۴
 ۱۴۴
 ۳۰۶

ذراع باشد یعنی چنانکه سبب عرض شعیره نسبت بذراع حصه هزار و ششم است همچنین ارتفاع
 اعظم جبال که دو و نیم فرسخ است تقریباً نسبت حصه هزار و ششم از قطر ارض و بیان آن
 اینست که ذراع نزدیک مناخرین است و چهار انگشت است و بر آنست بقدر
 شش جویم بویست پس جویم ذراع یکصد و چهار شد باین طور که است چهار
 در شش ضرب کردیم بدینصورت ۲۴۴ و اسباع چون جویم ذراع یکبار
 و شش می شود باین طور که یکصد و چهار را که عدد شعیرات ذراع است
 در هفت که اسباع آن ضرب کرده شود اعنی بر جوار اینست حصه اعتبار کرده اند
 پس مجموع اسباع یکبار و شش خواهد بود بدینصورت پس یک سبب شعیره را بطرف
 ذراع نسبت هزار و ششم حصه خواهد بود و همین نسبت در میان قطر ارض و ارتفاع اعظم
 جبال خواهد بود اعنی ارتفاع اعظم الجبال که دو و نیم فرسخ است تقریباً حصه هزار و ششم
 خواهد بود از قطر ارض و بیان آنست آنکه قطر ارض را منقسمه مان دو هزار و یکصد و
 چهل و پنج فرسخ یافته اند و ارتفاع اعظم جبال که کوه الوند در بلده نهند است دو فرسخ
 و نلث فرسخ است و ما انرا دو نیم فرسخ فرض میکنیم بنا بر دو فائده یکی نسبت اسباع
 دویم بنا بر توهم آنکه اگر کسی گوید که اگر بر آن اعظم جبال عمارتی بنا کرده آید شاید
 در کوه و بی حسیه ارض ضلال اندازد و بر گاه که دو فرسخ و نلث فرسخ را دو و نیم فرسخ
 اعتبار کردیم اعنی سوادش فرسخ بر دو فرسخ و نلث فرسخ افزودیم دو و نیم فرسخ شد
 و هر دو نیم فرسخ را که بطرف قطر زمین نسبت دادیم نسبت آن بطرف قطر ارض
 بقدر یکبار و شش خواهد بود و همین است نسبت سبب عرض شعیره بطرف ذراع
 باین تفصیل که اول نصف فرسخ را که خمس ارتفاع اعظم الجبال است بطرف
 قطر ارض نسبت دادیم خمس سبب بر آمد باینطور که قطر ارض را نصف کردیم
 بنا بر سهیل حساب پنج هزار و نود و شش و باز ارتفاع اعظم جبال را نصف
 کردیم پنج شد یکی از آن پنج که فریم و انرا نسبت دادیم بطرف ضعف فرسخ قطر ارض
 باینطور که ضعف فرسخ قطر ارض را که پنج هزار و نود و شش بر عدد شعیرات ذراع
 که یکصد و چهل و چهار است قسمت کردیم سه و پنج بر آمد بر بصورت پس سه و پنج
 صد و چهل و چهار شد از ضعف فرسخ قطر که مرتبه شعیره است از ذراع و یکی را
 با سه و پنج نسبت حمل سبب است بر آن سبب سه و پنج می باشد و یک پنجم حصه پنج است
 پس یکی خمس سبب است از برای شعیره و شعیره عبارت است از حصه صد و چهل و چهارم

۹
 ۳۰
 ۵۰۹۰
 ۴۳۲
 ۴۲۰
 ۵۰
 ۱۴۴
 ۱۴۴
 نصفین
 ۲۵۴۵
 ۵۰۹۰
 ۳۰
 ۵۰۹۰
 ۳۰
 ۱۴۴

و چهارم پس حصه صد و چهل و چهارم ضعف قطر ارض سه و پنج خواهد بود و قطر ارض
 که آن سه و پنج است برین گاه یکی را نسبت بسوی ضعف قطر ارض نسبت خمس سبب
 پنج برابر یکی را که پنج باشد نسبت بسوی ضعف قطر ارض زیرا که نسبت
 اصناف مثل نسبت انصاف می باشد پس پنج را که مضاعف ارتفاع اعظم جبال
 است بسوی ضعف قطر ارض نسبت عرض شعیره خواهد بود بطرف ذراع اعنی
 چنانکه عرض شعیره حصه یکصد و چهل و چهارم است از ذراع همچنین ضعف ارتفاع
 اعظم جبال که پنج است مثل حصه یکصد و چهل و چهارم است از ضعف فرسخ قطر
 ارض که پنج هزار و نود و شش در گاه نسبت مذکوره در ضعف فرسخ قطر و ضعف ارتفاع
 اعظم جبال مثل نسبت عرض شعیره بذراع بر آمد حاله بر دور انصاف خواهد بود اعنی
 ضعف فرسخ قطر را نصف کرده بقدر فرسخ قطر اعنی دو هزار و یکصد و
 چهل و پنج اعتبار خواهد کرد و ضعف ارتفاع اعظم جبال را که پنج فرسخ کرده بودیم
 کرده بقدر دو و نیم اعتبار کردیم همان نسبتی که در میان ضعفین بود و نصفین
 هم محفوظ خواهد ماند لکن نسبت الانصاف نسبت الانصاف بس نسبت ارتفاع اعظم
 جبال بسوی قطر ارض مثل نسبت شعیره بسوی قطر ارض خواهد بود اعنی بر واحد از
 ارتفاع اعظم جبال و شعیره حصه هزار و ششم خواهد بود از فرسخ قطر ارض و بقدر
 ذراع و هو المطلوب **انصاف** نسبت ارتفاع اعظم جبال بسوی قطر ارض مثل نسبت سبب
 عرض شعیره است بسوی ذراع یعنی چنانکه سبب عرض شعیره حصه هزار و ششم است
 از ذراع همچنین ارتفاع اعظم جبال حصه هزار و ششم است از قطر ارض باینکه
 شعیرات ذراع یکصد و چهل و چهارم است و اسباع آن که بضر یکصد و چهل و
 چهار در هفت حاصل میشود و یکبار و شش بسوی شعیرات ذراع قطر ارض
 بر او رویم اعنی فرسخ قطر ارض را بنا بر سهیل حساب مضاعف کرده با صد و چهل
 و چهار حصه نسبت کردیم اعنی قسمت ضعف فرسخ قطر ارض را بر یکصد و چهل و چهار کردیم
 خارج قسمت سه و پنج بر آمد بقدر فرسخ که پنجاه عدد و چون حصه یکصد و چهل و چهارم
 عبارت از شعیره است پس گویا که شعیره ضعف فرسخ قطر ارض سه و پنج خواهد بود
 بیست و یک شعیره ذراع از ضرب است و چهار در شش حاصل کرده بودیم همچنین
 شعیرات ضعف فرسخ قطر ارض یعنی ضعف فرسخ آن بر یکصد و چهل و چهار
 حاصل کردیم پس شعیره ضعف فرسخ قطر که سه و پنج باشد حاصل شد حاله

سبع ان منحوا لم يسبح ان ج خور بود بيني ركاه سه و پنج بجای شجره سانه
 ج از ان سه و پنج بجای سبع شجره خور بود بس ركاه كه ضعف فرسخ قطر
 لدن را نصف كردیم و در زار با نصف و جهل و پنج قطر از سنه در ركاه ارتفاع
 اعظم جبال را كه پنج بود نصف كردیم و دو و نیم سنه بس دو و نیم سبع عرض
 فرسخ قطر لدن خور بود و هو المطلوب سمت هذه النقطات محمد بن سوره
طريقه مستقیمه من رستادنا مولانا محمد رفیع الدین قدس سره لمعرفه كل بلد
 سمیت البلد المجهول فيه حاضر والمطلوب السمیت غائبا عمل
 فی الدائرة الهندیة خط نصف النهار و علی منصفه خط نصف النهار
 والمغرب و علی كل ربع الدرع والدقائق و عد من احدی نقطتی
 الجنوب والشمال بقدر العرض الغائب وصل من الطرفین بوتر و اخرج
 علی منصفه موازیا لنصف النهار ثم عد بقدر عرض الحاضر من احدی
 نقطتی الاعتدال التي اليها الموازی الى جهة عرضها ومن الاخری
 الى خلاف جهته ومن هاتین النقطتین المنقاطرتین بقدر عرض الغائب
 الى جهة عرضها وصل بين الطرفين بخط محرف واعلم منه علی
 لنقطه بعد ها عن المركز لتصف الموازی ان كان ما بين الطولين
 اقل من الربع واليهما ان كان اكثر و اخرج منها عمودا علی الموازی
 فالقطع موضع الغائب من افق الحاضر من قبا وغربا وجنوبا وشمالا
 فوقه ان كان مخرج العمود في خلاف جهة الموازی من نصف النهار
 وتحتة ان كان فيها ونصف القطر المار به خط السمیت ومنه
 الى نقطتی الاعتدال سمت والى الجنوب والشمال انحراف وكل
 منها تمام الاخر فان اتحد طول او انتهى ما بين الطولين الى نصف
 النهار فاستغن به عن الوتر والموازی والمحرف واعرف الموضع
 باخراج العمود عليه من احد طرفی المحرف الشرقي ان تساوا طول
 والغربي ان تفاضلا وان كان الحاضر استوائيا فالنقط الاعتدال
 عن المنقاطرتین او الغائب عن الوتر باخراج الموازی عن المنتهى
 وعن المحرف ما وصل بين المنقاطرتین ثم ان القوس التي جسرهما بين
 المركز والمقطع بعد ما بينهما ان كان فوق الارض ومنقوصا ان

باب من الطولين الى المغرب كان طول النقطتين
 والمشرق ان كان الكون عرضي المشرق طول النقطتين

اقرب م

من نصف الدور ان كان تحتها فان كان المقطع علی المحيط فهما
 ربع الدور او علی المركز فالنصف والغائب مقاطع الحاضر وكل
 جهة سمیت واذا ضرب في اميال الدرجة اعني سنه وسنن
 عرف المسافة بينهما فتدبر تحت اللطفه لمعرفه سمت القطر
قائده ميل سه انكشت بر زمین قائده
 انكشت لصف كمن وسایه اش
 بانكشتها به سما و مقدار ميل بران
 بفرا و نصت را بر و تقسیم نما شمال
 خارج القسیت مقدار روز بود
 و بعد نیم روز باقی را اجزا روز
 بدان و الله اعلم بالصواب

